

در بزرگداشت چهلمین سالگشت حماسه سیاهکل

آدمی از طبیعت جان میگیرد و طبیعت از آدمی. اثر بخشی طبیعت بر آدمی، نه تنها دواندن خون در رگهای آدمی، که انتقال کنش و واکنش هایش در برابر خصمی است که پندار سد کردن طراوت، شادایی، و جاری شدن همواره اش را در سر میپروارند. طبیعت، آنگاه که سوز و سرما شلاق های بس تحمل ناپذیرش را با کمک تاریکی و سکوت گسترده هر دم بر پیکرش فرود میاورد، زنبق ها و شایق ها را از نهانش بیرون میدهد و ندای "سر اومد زمستون، شکفته بهارون" را در پهنه گیتی آواز میدهد. گسترش سرخی شایق ها در دشت های خسته از ستم تاریکی و سرما، آوای پیروزی روشنی بر تاریکی، زیبای بر زشتی، و طراوت و سرافرازی بر پژمرده گی و خموده گی است. بدینگونه هست که انسان برآمده از طبیعت، رسم مانده گاری، رسم سرافراشته گی، و رسم پیروزی بر دشمن را از طبیعت میاموزد و بکار میگیرد و انسان در طبیعت و طبیعت در انسان تنیده شده و به پیش میرود.

آری، سرخی شایق ها در کوهپایه های سهند، یادگار خون بابک هاست که در ستیز با سپاه جهل و جنون به طبیعت پیوست و سرخی شایق ها در دشت ارژن یادگار خون دلیران تنگستانی و زار ممدها ست که در برابر خصم سر فرود نیاوردند و به ستیز با آنها روی آوردند. و همچنین هست حکایت شایق های بیادگار مانده ی سلحشوران کردستان، آذربایجان، لرستان، بلوچ و گیلان و وجب به وجب سرزمینی که شاعر انقلاب، سعید سلطانیور آواز داد که بر کشورم چه رفته؟ و آزاده زنان و مردان این دیار برای سرآوردن بهاران جانبخش و شکست زمستان جان ستان، سرود عزم، سرود دایه دایه وقت جنگه را سر دادند.

آری، اینچنین بود که غرش گلوله ها در جنگل گیلان نه آنی، که بر بستر تجربه صد ها ساله مبارزه با خصم در این سرزمین، هوا را شکافت و اوج گرفت، اوج عزم دلیر مردانی که در برابر دشمن، سکوت و خموده گی را بر نمیافتند و سرافراشته گی و پیروزی انسان های سرکوب شده و ستمدیده را در دل میپروارند. عزم رهایی کارگران و زحمتکشان، عزم رهایی انسان از ددان، عزم برقراری یک جامعه انسانی، جامعه ای که در آن، کودک آن کارگر، آن رنجبر با یک تب دوساعته جان نهد. جامعه ای که در آن، ذره ذره جان کارگران هر لحظه در برپایی کاخ سرمایه داران به تاراج نرود. در جامعه ای که نه از خدا سراغی باشد نه از سایه خدا. چرا که خدا و سایه خدا و لشگریانشان، یار ستمگران سرمایه دار هستند نه یار ستمکشان کار به مزدبگیر.

آری، حماسه سیاهکل اوج درس آموزی انسان از طبیعت در جدال با نیستی و خاموشی بود. جدالی بود در شب سرد زمستان که خواب را از چشمان سایه خدا و خدایانش بریود و آرامش جزیره ثابت را واژگون کرد. "درشب سرد زمستان" چهل و نه، "کوره خورشید هم، چون کوره ی گرم چراغ" چریکهای فدایی خلق نمیسوخت و "به مانند چراغ" آنان، نه می افروخت "چراغی هیچ". برآستی که به مانند چراغ (راه) آنان، نمی افروخت هیچ چراغی (راهی). راه آن آزاده انسانان، راه مانده گاری حرمت، راه مانده گاری سرافراشته گی انسان بود. راه استمرار فراگیری انسان از طبیعت، راه به اوج رساندن انسان و زبون کردن قدرت افسانه ایی سایه خدا. بی شک بدینسان بود که چراغ فداییان به تنها چراغ مطرح در بطن جامعه برای رهایی از ستم دیکتاتوری سرمایه بدل شد و دقیقا از همین رو بود که مورد آماج حملاتی قرار گرفت که دنیای کوچک و ساکن شان دستخوش تغییر شده بود و در پی آن بودند که تنها چراغی که می افروخت راه رهایی را به خاموشی کشانند.

آری، حماسه سیاهکل چنین پا گرفت که ۹ عزم درآوردگان رزم عظیم، همواره یادان: رحیم سماعی، مهدی اسحاقی، جلیل انفرادی، هادی بنده خدا لنگرودی، محمد علی محدث قندچی، احمد فرهودی، عباس دانش بهزادی، و هوشنگ نیری به فرماندهی علی اکبر صفایی فراهانی در روز دوشنبه ۱۹ بهمن ۱۳۴۹ به پاسگاه سیاهکل یورش برده و افراد درون پاسگاه را خلع سلاح میکنند. و بدینسان بود که جزیره آرامش سرمایه داران غارتگر داخلی و خارجی با غرش چند تیر در یک دهکده دور افتاده بیکباره آشفته میشود. زبونی سایه خدا و پنجمین ارتش بزرگ جهان به آن درج میرسد که ترس، هذیان و اغراق تمامی دستگاه جهنمی آریامهری را فرا میگیرد. ترس، زبونی، عجز و وامانده گی رژیم از این عمل انقلابیون صحت درستی نظر آنان مبنی بر ضربه

پذیری رژیم و تهی بودن افسانه شکست ناپذیری آن را به اثبات رساند. برخلاف داستانسرایی های مخالفین، راه و روش این آزاده گان بی مانند، تمامی تلاش و جانبازی اینان همانا نشان دادن ضربه پذیری رژیم به کارگران و زحمتکشانی بود که از یک طرف بواسطه تبلیغات شبانه روزی رژیم مبنی بر قدر و قدرت بی انتها بودنش و از طرف دیگر تبلیغ بی عملی محص از سوی روشنفکران و سازمان ها و احزاب عقیم ، تسلیم شرایط شده بودند و دست سرمایه داران داخلی و خارجی را برای غارت دسترنجشان و سرکوب آنها کاملا باز گذاشته بودند. آنان نه خواهان برپایی قیام از جانب خود بودند و نه خود را نماینده توده ها برای برپایی انقلاب میدانستند. آنان تنها در این فکر بکر بودند که میباید راه مبارزه را به توده ها با گذشتن از جان شیفته خویش نشان دهند. روشنفکر، آنگاه روشنفکری در جهت تکامل جامعه و طبیعت هست که تنها روشنفکر نباشد بل روشنگر راه مبارزه برای برقراری یک جامعه انسانی باشد که تمامی افراد جامعه و نه فقط مشتی ستمگر و زالو صفت از مزایای جامعه یکسان بهره مند شوند . روشنفکر روشنگر بخش کوچکی از جامعه هست که بواسطه آگاهی اش و شرایط زندگی اش، میتواند تاثیر گذار بر توده ها باشد که بخش بزرگ جامعه را از آن خود دارند. روشنفکر روشنگر بواسطه شرایطی که دارد، توان آن را داراست که کنش و واکنش طبیعت و تاریخ بشریت را شکافته و سره را از ناسره تشخیص داده و به ترویج آن در نزد توده هایی که در شرایط یکسان با آنها نیستند بپردازد. و این دقیقا آن هدفی بود که رزمنده گان سیاهکل و رهروان آنها متشکل در سازمان چریکهای فدایی خلق ایران به آن باور کامل داشتند و به انجامش کوشا بودند و جان های زلالشان را در این راه گذاشتند.

مبارزان "جنبش مسلحانه انقلابی ایران" (نامی که این مبارزان بر خود نهاده بودند) در سیاهکل کاری کردند کارستان، کاری که عجز، زبونی ؛ ذلت و درمانده گی در تمامی کالبد شاه شاهان و پنجمین ارتش مجهز دنیا فراگرفت. برای نشان دادن پیروزی مبارزین اجازه دهید به گوشه هایی از خود باختگی ، هذیان ها، و اغراق های رژیم شاهنشاهی و تکرار حماقت گونه نویسنده گان وزارت اطلاعات رژیم دد منش جمهوری اسلامی بخصوص محمود نادری بپردازیم.

یک: در حالیکه طبق اسناد ساواک ادعا میشود که بواسطه "کمبود فشنگ" مبارزین از حمله به جیب تجسسی ژاندارمری خودداری کردند؛ ولی ساواک رشت طی تلفنگرامی به ساواک مرکز مینوسید که با دستگیری هادی بنده خدا در روستای شب خسب لات از وی "یک قبضه اسلحه کلت با ۵۴ تیر فشنگ و یک قبضه اسلحه گاز پیستول آلمانی با ۱۵ تیر فشنگ" بدست میاورند. گویا ترس از حماسه سیاهکل بعد از ۲۸ سال عقل و هوش و بینایی را از فرزندان راستین ساواک همچون نادری ربود که قادر نیستند معقولانه و تکیه به منطق و خرد و یک حساب سر انگشتی مطلبی بنویسند.

دو: در تلفنگرام یاد شده همچنین از قول گروهیان دوم یعقوب آقا کوچکی میاید که حمله کننده گان به پاسگاه لوله کلتی را به گیجگاه او گذاشته و شلیک میکنند و در حالیکه که خون از گیجگاهش جاری بوده و دو تیر به سمت راستش، یکی به شکمش، و یکی هم به شقیقه اش اصابت کرده بود، بعد از "۳۰ ثانیه" بهوش آمده دست خالی به جلوی پاسگاه آمده و فردی را که ۲ قبضه تفنگ ام-۱ در دست داشته را دیده، یک تفنگ از دست او گرفته و با فنداق تفنگ به او حمله کرده و بیرون انداخته و بطرف طبقه بالا رفته چهار خشاب برداشته یکی را در اسحله گذاشته (بعبارتی کسی با دو اسلحه بدون خشاب در جلوی پاسگاه گنشت میداده) و به تعقیب حمله کننده گان به پاسگاه پرداخته و بسوی آنها شلیک کرده و بعد بهوش شده. این مهملات و هذیان ها که حتی مرده را به خنده میاندازد، مبنای کار ساواک و نادری قرار گرفته که مثلا به بازنگری تاریخ سازمان چریکهای فدایی خلق ایران بپردازد. شاید هم تهیه کننده گان فیلم های رامبو هالیوودی از گزارش های ساواک و کتاب نادری برای تهیه فیلم هایشان الهام گرفته اند

سه: در گزارشی دیگر از قول راننده ماشین فوردم آلمانی مینویسد که : تعداد آنها (مبارزین) حدود ۱۰ الی ۱۲ نفر بودند و لباس آنان متحد الشكل بود. این در حالی است که کل مبارزین حماسه سیاهکل ۹ نفر بوده که با دستگیری هادی بنده خدا عملا در روز عملیات ۸ نفر بودند و بنا به نوشته خود نادری تنها ۲ نفر آنها (فرهودی، سماعی و فراهانی) بسوی ماشین فوردم رفته و آن را متوقف کرده بودند. ضمن اینکه حماسه سازان سیاهکل هیچ گاه از لباس متحد الشكل

استفاده نمی‌کردند. ماموران رژیم وحشت کرده از واقعه سیاهکل در تصورشان هم نمی‌رفت که تنها ۸ نفر مبارز راستین تنها به عشق رهایی زحمتکشانشان می‌توانند چنین خواب خوش و عقل و هوش آنان را بیک آن ببرند.

چهار: یک روز بعد از واقعه سیاهکل، شاه به اویسی، فرمانده ژاندارمری کل کشور دستور داد **سه فروند هلیکوپتر به همراه دو افسر و هشتاد نفر افراد کار آزموده** برای انجام ماموریت به گیلان اعزام کند. و در گزارش ژاندارمری کل کشور به منظور پشتیبانی عملیاتی هنگ گیلان، **۱۰ نفر تلگرافچی و ۲۷ دستگاه بی سیم** به هنگ گیلان ارسال میگردد. ریاست رکن سوم ستاد ژاندارمری به رشت رفته و کمیسیونی جهت "بررسی نحوه تعقیب اشرار" با ۲ سرهنگ تشکیل میدهد. آری، این حجم اعزام نیرو و وسایل نظامی تنها برای مقابله با ۸ نفر بوده که یکی از آنها زخمی بود و با تعداد اندکی اسلحه و ۱۰ قبضه تفنگ مصادره شده از پاسگاه البته بدون فشنگ.

چهار: سه روز بعد از واقعه سیاهکل، شاه به اویسی میگوید که: "در اسرع وقت باید قلع و قمع یا دستگیر شوند و ضمن هدف این عناصر مخرب به زارعین تفهیم شود". در پی این دستور و بعد از دستگیری نیری، انفرادی، و صفایی فراهانی بدست افراد محلی، اویسی به فرماندهی هنگ ژاندارمری گیلان ابلاغیه بلند بالایی در مورد ملزم ساختن کدخدایان به گزارش دهی، گماردن یک عامل اطلاعاتی در هر آبادی، تحریک احساسات و پرداخت وجه نقد برای خریدن افراد در ازاء ارسال گزارش و حتی نظارت عملکرد کدخدایان صادر میکند و یادآوری میکند که بدون همکاری واقعی مردم کوچکترین توفیقی حاصل نخواهد شد و به فرمانده هنگ میگوید اعلیحضرت فرمودند: "بیش از این حوصله ندارم که وقت تلف کنید و در اسرع وقت باید افرادی که به پاسگاه حمله کرده اند قلع و قمع و یا دستگیر شوند. سرهنگ بابایی توجه کنید که اگر توفیقی حاصل نشود تنبیه شدیدی در باره شما و مسئولین اعمال خواهد شد".

پنج: در تلفنگرامی به تیمسار ریاست ستاد ژاندارمری کل کشور ۸ روز بعد از حمله به سیاهکل میاید که: از سه نفر بازداشت شده که ۲ تن آنها زخمی هستند مقدار: "یک قبضه مسلسل، سه قبضه اسلحه کمری، دو قبضه نارنجک، یک عد دوربین چشمی، دو عد قطب نما، ۱۹۶ تیر فشنگهای مختلف!!، مقداری ملبوس و خوراکی" بدست آمده و این در حالی است که این سه تن برای دریافت غذا به ده چهل ستون رفته بودند که دستگیر شدند. همچنین در این تلفنگرام آمده هست که یکی از اعضا گروه که در اثر اصابت گلوله مجروح شده و با استفاده از تاریکی هوا و مه شدید با به جا گذاشتن سه عدد کوله پشتی محتوی ملبوس و مواد خوراکی و دو پوند مواد منفجره تی-ان-تی و چند عدد چاشنی الکتریکی و وسایل خواب و مقداری جزوات دستنویس، متواری شده. دقت کنید که نادری ادعا میکند که آنها به انبار های مواد غذایی سر زده بودند و آنها را خالی یافته بودند ولی از درک اینکه چرا یک فرد باید با خود سه کولی پشتی با اینهمه امکانات غذایی و نظامی حمل کند، عاجز هست؟

شش: در ۳۰ بهمن، فرمانده هنگ رشت طی تلگرامی به اویسی میگوید که برای درگیری با متواریان که در غاری پناهنده شده بودند، افسری با یک گروه مجهز و ارسال مهمات زیر اعزام شده هست: **۵ قبضه نارنجک انداز تفنگی با مهمات مربوطه، ۲۰ عدد نارنجک اشک آور، ۲ قبضه مسلسل سنگین کالیبر ۵۰، یک قبضه توپ سبک.** همه این مهمات سنگین و افراد مجهز برای دستگیری یا قلع و قمع تنها ۵ نفر.

هفت: در حالیکه "اسناد" ساواک مربوط به افراد "اشرار" که مبنای کار "تحقیقی" نادری برای نوشتن رونوشت اسلامی حماسه سیاهکل قرار گرفته، حاکی از ترس، ندانم کاری و تسلیم مبارزان سیاهکل هست، دایره امنیت ژاندارمری گیلان طی گزارشی مینویسند که در این عملیات ۵ نفر درجه دار (از پاسگاه مرکزی رشت، هنگ گیلان، پاسگاه سیاهکل، و اعزامی از مرکز) و یک غیر نظامی ای که با مامورین همکاری داشته، کشته شدند و ۲ افسر (از پاسگاه لنگرود و هنگ گیلان) و ۵ درجه دار و ۳ غیر نظامی زخمی شدند. در همین رابطه با دستگیری و یا کشته شدن

هر ۹ نفر مبارز جنبش مسلحانه انقلابی ایران، شاه خطاب به اوپسی میگوید: "چطور این عده کم اینهمه تلفات به ما وارد کردند آیا موقعیت آنها بهتر بود یا سرکوبی میکردند و با غافلگیر میکردند؟" مسلما از دید شاه، "اینهمه تلفات" حکایت کشته شدن ۵ نفر و زخمی شدن ۱۰ نفر نبوده است. این سخنان تنها حاکی از تمسخر ماموران ساواک توسط این مبارزین با اقرارهای دروغین بوده که نه شعور و آگاهی ساواکیان به آن پایه میرسید که متوجه آن شوند و نه شعور و درک نادری که با استناد به مدارک ساواک به هذیان گویی دچار شده.

آری گسیل خیل عظیم نفرات ورزیده و مجهز افراد ژندارمری از مرکز، گیلان و شهرهای لنگرود و لاهیجان و همکاری برخی از افراد محلی و انواع و اقسام سلاح های سنگین و سبک و گشت زنی هلیکوپتر ها و تلفات سنگین تنها برای دستگیری ۸ نفر آنهم بمدت ۱۹ روز اوج درمانده گی دشمن و مخالفین حرفه ای مبارزه مسلحانه را میرساند که این انقلابیون را "تربچه های پوک ترقه باز" مینامیدند و ننگ و نفرت ایدی را برای خود خریدند. بجا هست یادآوری شود که با تمام تهدید ها و تطمیع های مردم محلی، باز مردم آگاه و آزاده محلی با علم به خطر افتادن خود، در مواردی به کمک این انقلابیون شتافتند بخصوص در موردی که چهار تن آنها خسته، خیس، درهم و گرسنه به ده نوسکا دشت رسیده و در حالیکه عده ای برای دریافت جایزه و پول نقد در فکر گزارش به مامورین بودند، پیرمردی آنها را به خانه خویش برد و با شیرو پنیر نان و چای پذیرایی کرد.

در ۱۹ اسفند در یک دادگاه غیر علنی ۷ تن از مبارزان دستگیر شده همراه با رفقا همواره یادان ناصر سیف دلیل فراهانی، غفور حسن پور، اسکندر رحیمی، محمد هادی فاضلی، و شعاع الدین مشیدی محکوم به اعدام میشوند و در سحرگاه ۲۶ اسفند ۱۳۴۹ خون سرخ آنها در پهن دشت میهن جاری میشود و شقایق ها سربلند میکنند و صدها رزمنده نوین سلاح آنها را بدست میگیرند. عشق وافر این عاشقان ستمدیده گان در وصیت نامه آنان به چشم میخورد. در حالیکه برخی از آنان از نوشتن وصیت نامه خودداری میکنند، غفور حسن پور مینویسد: "در این لحظه آخر فقط به فکر پدرم و مادرم و خواهر و برادرانم و به فکر وطنم و به فکر هزاران دهقان گشنه میباشم" و اسکندر رحیمی میخواهد از ۷۵۰ تومان ثروتش ۵۰۰ تومان را به رییس مدرسه بدهند تا مدرسه ای در فومن بسازد. عباس دانش بهزادی خطاب به خانواده اش مینویسد که "بعد از عشق به میهن و خلق های آن، شما را دوست دارم".

یاد و راه این عزیزان و یاد تمامی جانباخته گان آزادی و سوسیالیسم جاودان باد

